

رمان امریکا

دوره بعد از جنگ جهانی اول

چنانکه میدانیم امریکا، همچون ممالک اروپائی، با هیولای وحشتناک و آتش خانمانسوز جنگ بین المللی اول مواجه نگشت. سرزمینش خراب نشد، همچون فرانسه قریب یک میلیون و نیم از جوانانش بخاک و خون نغلطیدند و فقر و پریشانی هرگز مانند اروپا بر آن کشور مستولی نشد.

امریکا، بعکس اروپا، در سالهای بعد از جنگ اول وضع مالی و اقتصادی بسیار خوبی داشت، معذک نسل جوان بعد از جنگ از زندگی امریکا ناراضی بود. این گروه ناراضی جوانانی بودند که در ۱۹۱۷ هنگامی که امریکا وارد میدان جنگ شد بدعوت وودرو ویلسن رئیس جمهور امریکا، بادلی پرامید، تحصیل و کار خود را رها کرده و با آرزوی استقرار صلح و آرامش و دموکراسی و عدالت در جهان، بجهت جنگ شتافتند. جمعی در این راه جان سپردند و جمع کثیری مشقات جانگزی آن جنگ مخوف را بسختی هرچه تمامتر تحمل کردند.

چون آتش جنگ خاموش شد و این جوانان بخانه برگشتند، ره آوردی جز ناامیدی و بدبینی و بی اعتقادی با خود نداشتند. فدا کاریهای خود و جان بازیهای میلیونها نفر دیگر را در آن طرف دریا یعنی در اروپا بیهوده و عبث و مسخره دیدند و معنی جنگ را دانستند.

عده ای از این فریب خوردگان در امریکا ماندند و به باده گساری رو آوردند و در کلوبهای شب، تار و زلف ملال نمودند و با موسیقی سرسام آور جاز، روح خسته و دل ناامید خود را پریشانتر ساختند.

مخصوصاً مرکز این عده از روشنفکران و هنرمندان در نیویورک «گرینویچ ویلیج» بود، که، میتوان آنرا جلوه ای از مضمون پاراناس آنروزی پاریس دانست.

عده‌ای مقاومت کردند و بانوشتن کتابها و سرودن اشعاری که اهمیت چندانی نداشت خویش را سرگرم ساختند. عده‌ای نیز محیط امریکارا طاقت فرسا و غیرقابل زیست احساس کرده جلای وطن کردند و باروبا و مخصوصاً پاریس که ارض موعود هنرمندان و نویسندگان بود روی آور شدند. در پاریس مرکز آنها محله مون پارناس بود (امروز سن ژرمن دپره مرکز هنرمندان و روشنفکران شده است) و در آنجا چند نقاش پیشرو فرانسوی مخصوصاً دو امریکائی بنام عزرا پوند E. Pound شاعر و بانو گرتروود اشتاین که از مدتی پیش در آنجا معتکف شده بودند، دلیل راه پناهندگان روشنفکر شدند.

گرتروود اشتاین از زنان نویسنده امریکائی است که از سال ۱۹۰۳ بی‌عده در پاریس اقامت گزیده و در آنجا با پیکاسو و ماتیس و براك آشنا شده بود. هر چند آثار این زن اهمیت بسیار ندارد ولی نفوذ او از ۱۹۲۰ در جوانان روشنفکر امریکائی که پیاریس آمده بودند فراوان است.

از نویسندگان جوانی که در دوره بعد از جنگ مخصوصاً از ۱۹۲۵ روی کار آمدند سه تن را در اینجا باختصار معرفی می‌نمائیم که شهرت جهانی یافتند و از نویسندگان طرز اول امریکا هستند.

۱- **دس پاسوس** Dos Passos دس پاسوس بسال ۱۸۹۶ در شیکاگو متولد شد. پدر بزرگش پرتغالی بود. در دانشکاه هاروارد تحصیل کرد، در ۱۹۱۷ هنگام جنگ بسمت راننده آمبولانس در جبهه فرانس و سپس در صلیب احمر در جبهه ایتالیا خدمت کرد و تجربه‌ای تلخ از جنگ اندوخت. پس از خلع سلاح، دس پاسوس که زندگانی جدید را سراسر پوچ و بی‌معنی می‌دید، نارضائی خویش را از این زندگانی در اولین کتابهای خود بیان کرد.

از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۷ بعنوان خبرنگار مدتی در مون پارناس بسر برد و سپس مسافرت‌هایی با اسپانیا و ایتالیا و بلغارستان و قفقازیه و سوریه و ایران نمود و کتابی درباره این مسافرتها بنام «اورینت اکسپرس» دارد که شاعرانه و سرگرم‌کننده است.

یکی از کتابهای مشهور این نویسنده، داستان «مانهاتان ترانسفر» (Manhattan Transfer) (۱۹۲۵) است که با دقت تمام در آن صور و حالات و جنبه‌های مختلف زندگانی مردم نیویورک را تشریح نموده و جامعه سرمایه داری را محکوم کرده است. در این کتاب نویسنده، تکنیک تازه‌ای بکار برده و بکرشته مناظر مختلف زندگی راه‌چون سینما یکی بعد از دیگری نشان داده است.

در سه داستان مفصل دیگر که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ انتشار یافت و در

سال ۱۹۳۸ در بک مجلد تحت عنوان « یو. اس. ا. U.S.A. » جمع آوری شده است، تمدن امریکائی را بیکباره مورد انتقاد سخت قرار می دهد. دسیسه کاران و تروستان را که در جامعه جلومی افتند تعقیب میکنند و حس ترحم خود را نسبت به بدطالمان و اشخاص محجوب و کم رو و دستکار که در تمدن ظاهری امریکا و در آن دستگاه وسیع خرد و سائیده می شوند ، نشان می دهد. در این اثر بزرگ دس پاسوس کوشش کرده است تصویر ۲۵ سال اول قرن بیستم امریکارا نقاشی کند.

هنگام جنگهای اسپانیا دس پاسوس دیگر بار بعنوان خبرنگار به مادرید نزد مبارزان دست چپ می رود و در آنجا رفیق ایام جوانی خود همینگوی رامی یابد و کتابی هم بنام « مسافرت های بین جنگ » *Journeys Between Wars* در ۱۹۳۸ می نویسد.

در داستانهایی که دس پاسوس از ۱۹۳۹ بیعد نگاشته است، حس بد بینی که پشت در کتاب « یو. اس. ا. » اودیده میشود تخفیف یافته و نسبت بوطن خود کمتر نا امید و مأیوس است.

۲- **ارنست همینگوی Ernest Hemingway** ارنست همینگوی در ایلینوئز در بک شیکاگو از خانواده ای آنگلوساکسون سال ۱۸۹۸ متولد شده است. پدرش طبیب بود، همینگوی از کودکی به هوای آزاد و روشن علاقه مفرد داشت و در مدرسه به مشت بازی و بازی فوتبال رغبت فراوان نشان میداد و در این دو بازی معروف بود. از آغاز جوانی مصمم شد که با اشتغال بکارهای گوناگون زندگی خود را اداره کند. در نوزده سالگی هنگام جنگ بین المللی اول زمانی که هنوز امریکا وارد جنگ نشده بود با میلی سرشار و شوقی تمام بپیدان جنگ شتافت و در لشکر ایتالیا مشغول خدمت گردید. در جنگ نشان گرفت و بسختی مجروح شد و در نتیجه پس از خاتمه آن بلائی عمومی او هم چون بسیاری دیگر جز کشتار و قصابی آدمیان و دروغ و فریب خاطرهای از آن غوغا در یادش نماند پس از آنکه با امریکا بازگشت بسمت مخبر روزنامه بخاور میانه و بعد پاریس آمد و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ در آنجا زیست.

در این شهر با سایر هموطنان امریکائی که جلای وطن کرده و در محله مون پارس بسر می بردند آشنائی یافت و بعده ای که گردبانوگر تر و داشت این جمع گشته بودند علاقه فراوان داشت و تأثیر این زن در بر انگیزختن وی بنویسندگی بسیار است.

اولین داستانهای کوتاه او در ۱۹۲۳ انتشار یافت و بانوشتن داستان « آفتاب هم طلوع میکند *The sun also rises* » به سال ۱۹۲۶ مشهور شد. در این داستان گروهی از آوارگان را وصف میکند که در پاریس بیکار

بسربرده و باباده گساری و شهوترانی دفع ملالت می کنند. اهمیت و تازگی این داستان چنانکه **موریس گواندرودر** کتاب خود راجع بادییات امریکانوشته مخصوصاً از اینجهت است که اولین دفعه درادییات امریکا در آنموقع داستانی نوشته میشود که در آن از اشخاص خوب و صالح و شجاع، صحبتی نبود و اولین بار نویسنده ای قهرمانان داستان خود را از اشخاص بی کاره و بی ارزش که مخصوصاً پس از جنگ بین المللی اول عده آنها در **مون پارناس** زیاد بود انتخاب کرده است.

داستان «وداع با اسلحه A Tarewell to Arms» که در ۱۹۲۹ انتشار یافت بر شهرت و اهمیت همینگوی افزود.

در قسمت اول این داستان صحنه جنگ ایتالیا را شرح داده است و در قسمت دوم که داستانی عشقی است، نویسنده، راننده آمبولانس امریکائی را که در ارتش ایتالیا خدمت میکند و صف مینماید که مجروح شده و در مریمرضخانه با پرستاری اسکاتلندی آشنا میگردد و عاشق هم میشوند و در نتیجه بی هیچ پشیمانی و ندامتی از جنگ فرار کرده و بسویس میروند و زن هنگام وضع حمل بدرود حیات می گوید.

از همان اوایل جنگهای اسپانیا همینگوی بعنوان مخبر روزنامه بدان دیار نزد جمهوریخواهان رفت و برای آنها کار میکرد و طرفدار هدف و نیت آنان بود.

در مادرید ماهها در صف اول جنگ در زیر آتش زیست و علاوه بر یک قطعه نمایشنامه، داستان معروف خود بنام «این ناقوس مرگ کیست For Whom the Bell Tolls» را بسال ۱۹۴۰ نوشت که از شاهکارهای اوست.

این کتاب داستان جوانی امریکائی است که با ایمانی تمام بصف جمهوری خواهان اسپانیولی پیوسته و مأمور خراب کردن پلی شده است که میدانند جان خود را در آن فدا خواهد کرد، معذک مأموریت را بانجام می رساند و پل خراب میشود و او در حالیکه طرفداران فرانکو نزدیک است برسند، مجروح در حال مرگ می ماند...

در این کتاب نویسنده نشان داده است که اصولی مانند حقیقت، آزادی و حیثیت بشری وجود دارد که سزاوار است در راه آن تاپای جان کوشید و بطیب خاطر و رضای دل جان بر سر آن باخت.

شاید اگر در ۱۹۳۰ از منتقدان و روشنفکران نسل جوان در فرانسه و یا امریکا سؤال میشد که بزرگترین نویسنده امریکائی معاصر کیست اکثریت

نزدیک باتفاق همینگوی را معرفی میکردند. این نویسنده امروز آن مقام شامخ بیست سال قبل خود را در آمریکا ندارد و هوریس کوآندرو که از اولین کسانی است که بترجمه آثار همینگوی پرداخته و او را بخوانندگان فرانسوی شناسانده است، اکنون بالحنی مقرون بیأس و ناامیدی از اوصحبت می کند. بهر حال مسلم آنست که همینگوی از نویسندگان معاصر طراز اول امریکاست.

۳- ویلیام فاکنر William Faulkner فاکنر نویسنده ایست که بتدریج در امریکا کسب شهرت نموده است. آثار این نویسنده هنوز هم در این کشور خواننده کثیر و فروش زیاد ندارد. برعکس در فرانسه طبقه روشنفکر ارزش فوق العاده برای او قائلند.

آندره مالرو نویسنده شهیر فرانسه بر ترجمه فرانسه کتاب «معبد Sanctuary» مقدمه ای نوشته و ژان پل سارتر مقالاتی چند درباره او نگاشته است.

فاکنر سال ۱۸۹۷ در می سی سی پی متولد شده و دوران کودکی و ایام مدرسه را در شهر کوچک اکسفر در داستانهایش آنرا جفرسن می نامد گذرانده است.

در ۱۹۱۶ قبل از ورود امریکا بجهنگ، بخدمت در نیروی هوایی کانادا وارد شد و بجهنگ رفت و در نتیجه یک سانحه هوایی بسختی مجروح شد و بابتدینی ویأس و خاطرهای زننده از جهنگ، بوطنش برگشت و بر اثر فقر و تنگدستی بکارهای گوناگون پرداخت و نویسنده گی راهندف خویش ساخت.

او هم چون دس پاسوس و همینگوی اولین کتاب خود را در سال ۱۹۲۶ بانوشتن داستان جنگی بنام «مزد سرباز soldier's Pay» که قهرمان آن سربازی است که مجروح و بدبین و ناراضی بوطن برمی گردد و در اطراف خود جز خود پرستی نمی بیند شروع کرد.

داستان «هیاهو و خشم The sound and the Fury» (۱۹۲۹) که سرگذشت تأثر انگیز خانواده ای را شرح داده است، اثری است که نام فاکنر را بلند آوازه ساخت.

داستان دیگر این نویسنده که باید از آن یاد کرد کتاب «سارتوری sartoris» (۱۹۲۹) است. در این داستان موضوعی مورد بحث قرار گرفته است که بعداً اساس فکرو نوشته های این نویسنده میشود و آن نقاشی جنوب امریکا یعنی قسمت می سی سی پی و جنگهای انفصال است. بر اثر این جنگها بعقیده نویسنده، نسل مردان شریف قدیمی منقرض شده و دسیسه کاران و اشخاص

متقاب و حيله گر بروی کارمی آیند.

داستان « معبد sanctuary » (۱۹۳۱) ، از خشن ترین و زننده ترین داستان های فاکنر است و چنانکه گذشت خواننده زیاد داشته است .

قهرمان این داستان دوشیزه دانشجوئی است شهوتی که راهزنی عنین با چوب بلال از او ازاله بکارت میکند و بر اثر این جنایت يك سلسله وقایع اتفاق می افتد .

فاکنر آثار فراوانی دارد که متأسفانه شرح آن در این مختصر میسر نیست .

آنچه در آثار این نویسنده جلب توجه میکند نخست بدبینی شدید اوست. دیگر از خصوصیات نویسندگی او تشریح و نقاشی مناظر و حالات مختلف از هتک ناموس ، بی عصمتی ، کشتن و قطع اعضاء و جزاینهاست . بهمین سبب طرفداران عفت قلم و پیروان حراست و مراعات سخت اصول اخلاقی از مخالفان سرسخت این نویسنده می باشند .

دیگر از مشخصات این نویسنده شیوه خاص او در توجه بزمان است که خواننده را معمولاً گیج و گمراه میکند. تقریباً هیچگاه نویسنده داستانی را مرتب و بتدریج از ابتدا تا انتهای آن شرح نمیدهد، بلکه اغلب از آخر مطلب شروع می کند .

این نویسنده ، خواننده را در مقابل اجزاء برا کنده موضوع و مسأله ای می گذارد که تعبیر و حل آن فقط پس از صیحتها و مکالماتی که قطع شده و دوباره شروع میشود میسر می گردد .

(دنباله دارد)

جمشید هفتاح

پرتال جامع علوم انسانی